

بررسی و نقد معرفت‌شناسی سوفسطاییان از دیدگاه افلاطون^۱

فاطمه سادات حسینی^۲

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه غرب، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

ایران

شمس الملوک مصطفوی^۳

استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

با اهمیت یافتن مباحث معرفت‌شناسی در دوره جدید، بررسی آراء و دیدگاه‌های معرفت‌شناختی سوفسطاییان نیز به عنوان یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های فکری عصر طلایی یونان، اهمیتی روز افزون یافته است. در این مقاله کوشش شده با استناد به نوشته‌های افلاطون به موازات ارائه نظریات معروف‌ترین سوفسطاییان در باب معرفت، جنبه‌های انتقادی آراء آنان مورد بررسی قرار گیرد. سوفسطاییان با بسط دیدگاه‌های شک‌گرایانه هراکلیتوس و پارمنیدس و انتقال مُتَعَلِّق شناسایی از طبیعت به انسان، معرفت را به دریافت‌های حسی و آن را نیز به محدوده «فرد»ی تقلیل دادند. در تقابل با این رأی، افلاطون با نقد نسبیت‌انگاری ناشی از «حس»‌گرایی سوفسطاییان، تلاش خود را بر نشان دادن امکان حصول معرفت حقیقی و از آن طریق نجات باورهای دینی و اخلاقی متمرکز کرد. کوششی که می‌تواند ما را مجاز کند تا مطابق آن، دستگاه فلسفی افلاطون و از جمله، خلق «جهان ایده»ها را در واقع واکنشی به تعالیم معرفت‌شناختی سوفسطاییان به حساب آوریم.

واژگان کلیدی: سوفسطاییان، نسبیت‌انگاری، پروتاگوراس، افلاطون، تئتوس، معرفت‌شناسی.

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۲/۱۲ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰

۲. پست الکترونیک: f.hosseini89@yahoo.com

۳. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): Sha_mostafavi@yahoo.com

مقدمه

وجود نظریه‌های مختلف و گاه متعارض در باب شناسایی و معرفت پدیده‌ها، نشان‌دهنده‌ی آن است که حداقل در عرصه فلسفه «شناختِ خطاناپذیر» امری ممتنع و بلا تصور است. خارج از قلمرو فیلسوفانه نیز عقاید معمول انسانی دستخوش تغییر و دگرگونی بوده است. از این حیث شناخت‌شناسی^۱ و یا جست‌وجو برای تعیین ملاک‌ها و حدود معرفت برای بسیاری از فیلسوفان همواره مطرح بوده و هم‌چنان نیز هست. چه بسیار باورهایی که در یک دوره تاریخی دارای بن‌مایه‌های قوی و بسی ستبر بوده‌اند و در دوره دیگر جای خود را به عقاید و باورهای مخالف خود داده‌اند. ما به‌طور طبیعی تمایل داریم دریافت ذهنی خود را از عالم، اعتبار بخشیده و باورهای برآمده از آن را به اذهان دیگر بیاورانیم. در این میان اما معمولاً از خود نمی‌پرسیم که چگونه به این معرفت دست یافتیم و یقین ما به آن دریافت‌ها از کجا ناشی می‌شود؟ حال اگر برابر قول کانت^۲ «جرات اندیشیدن» داشته باشیم و از صدق و کذب مبانی معرفتی عقاید خود پرسش کنیم در خواهیم یافت که این عقاید آن‌چنان که نشان می‌دهند از خطا مبرا نیستند. فلاسفه با درک عمیق این معنا در صدد کشف و یا تعیین ملاک‌ها و معیارهایی برای قضاوت در باره اعتبار و یا عدم اعتبار هرگونه معرفت برآمدند. بنابراین بخشی از تاریخ فلسفه‌ی خواه نظام یافته و خواه غیر آن، به این مهم اختصاص یافته است. البته نزد شگاکان، معرفت و مسأله شناسایی با آن‌چه که نزد مردم عادی به عنوان «عقیده» شناخته می‌شود متناظر است، حال آن‌که نزد فیلسوفان آگاهی قابل حصولی هست که عقیده صرف نیست، بلکه بدون چون و چرا درست و حقیقی است. جست‌وجو برای این نوع معرفت یقینی است که مسأله شناسایی را به وجود آورده است.

1. epistemology

2. kant

مسأله معرفت و شناسایی اگرچه در دوره جدید و به‌عنوان مبحثی مستقل توسط دکارت^۱ و کانت مطرح گردید، اما تا پیش از آن این‌گونه نبود که همه مباحث فلسفی به وجودشناسی صرف و نظایر آن اختصاص یافته باشد. کهن‌ترین نظریات درباره شناسایی در فلسفه یونان و توسط سوفسطاییان در قرن پنجم قبل از میلاد مطرح شد. آنان درباره امکان کشف چیزی که واقعاً صحیح و حقیقی باشد، بی اندازه در شک و تردید بودند. در عوض به پیروان خود می‌آموختند که چگونه در دنیا بدون معرفت یقینی زندگی کنند.^۲

درک آراء سوفسطاییان بدون بررسی و شناخت زمینه‌های شکل‌گیری آن به یقین کاری غیر ممکن است. از این رو به نحو اجتناب‌ناپذیری باید این کنکاش از فلسفه یونان و به‌طور مشخص عصر پیش سقراطی آغاز شود، فلسفه‌ای که مشرب سوفسطائی به هر نحو وامدار آن است. سوفسطاییان از جمله فیلسوفان دوره پیش سقراطی محسوب می‌شوند. این دوره از تاریخ یونان از حیث سیاسی و اجتماعی بسیار حائز اهمیت است. عصری که با در هم ریختگی نظام اخلاقی نیز مواجه بود. ریشه‌های این آشفتگی و داوری در مورد این‌که سوفسطاییان چه اندازه در این نابسامانی نقش داشته‌اند، کار دشواری است. برخلاف این‌که ممکن است بروز آشفتگی در نظام اخلاقی یونان به سوفسطاییان نسبت داده شود، به نظر می‌رسد وقوع دگرگونی در شرایط عمومی یونان، خود، سهم قابل توجهی در ظهور سوفسطاییان داشته است.^۳

درباره سوفسطاییان، این آموزگاران بدنام تاریخ، دست‌کم باید به چند نکته توجه کرد: نخست آن‌که ما آنان را از طریق آثار و دیدگاه‌های دشمنان توانا و زبردستان، یعنی سقراط، افلاطون و غیره می‌شناسیم. دوم، از آن جایی که سوفسطاییان، وارثان لایقی برای تبلیغ راه و هدف خویش نداشتند، حداقل در تاریخ فلسفه، به حاشیه رانده شدند. سوم،

1. Descartes

۲. پاپکین، ریچارد، کلیات فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۵ش، ص ۲۶۹.

۳. نک. ورنر، شارل، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ش، ص ۳۷.

به‌رغم همه بدنامی‌هایی که در نتیجه تبلیغات گسترده مخالفان، نصیب سوفسطاییان شد، به نظر می‌رسد دست‌کم پاره‌ای از افکار و آراء آنها که معطوف به موفقیت‌های اجتماعی بوده و منجر به تعمیم تعلیم و تربیت و تساوی مردم در کسب و احراز مقامات و مناصب شده، قابل بررسی و تأمل‌اند. چهارم این‌که، سوفسطاییان در حالی به مباحث انسان‌شناسی توجه نشان دادند که مباحث جهان‌شناسی فیلسوفان طبیعت به‌واسطه وجود تناقضاتی در آن موجبات دل‌زدگی و بی‌میلی مردم یونان به فلسفه را فراهم نموده که این امر به علاوه دلایلی دیگر، در طلوع خورشید اقبال سوفسطاییان نقش عمده‌ای داشت. با وجود این، معرفت‌شناسی آنان مورد انتقادات جدی قرار گرفته است که در سطور بعد به آن خواهیم پرداخت.

پروتاگوراس،^۱ گرگیاس لئونتیومی^۲ و پرودیکوس که افلاطون وی را یک زبان‌شناس می‌دانسته و هم‌چنین هیپپاس نیز که از نسل جوان‌تر می‌باشد از سوفسطاییان مشهور هستند. افلاطون درباره هیپپاس می‌گوید که او حافظه‌ای خارق‌العاده داشت، به گونه‌ای که می‌توانست پنجاه نام را تنها با یک بار شنیدن به خاطر بسپارد.^۳

افلاطون اما عقاید و آراء سوفسطاییان را سخت مورد حمله قرار داد تا حدی که گمان می‌رود این رای صائب باشد که فلسفه افلاطون در واقع پاسخی به دیدگاه‌های معرفت‌شناختی سوفسطاییان بوده و تمام اجزاء دست‌گاه فلسفی وی حول این مسأله نظام یافته است. افلاطون که به‌حق پدر فلسفه خوانده می‌شود، به گونه‌ای تعیین‌کننده و ثمربخش موضوع معرفت را دست‌مایه کوشش‌های فلسفی خود قرار داد. او در رساله تئتوس^۴ رئوس نظریات معرفت‌شناختی خود را بیان می‌دارد که تا حدی متناظر با مبحث وجودشناختی او در رساله جمهوری است و در خلال مباحث طرح شده در رساله

1. Protagoras

2. gorgiyas

۳. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۸۰ش، ص ۵۷۴.

4. Theaetetus

پروتاگوراس، نیز دیدگاه انتقادی خود را در مورد نظریه معرفت سوفیست‌ها مطرح می‌کند. البته همان‌گونه که کاپلستون توجه می‌دهد اگرچه شاید بتوان در افکار و فلسفه افلاطون سابقه و تقدّم فلسفه انتقادی^۱ را یافت؛ اما نمی‌توان دقیقاً او را متفکری انتقادی به معنی امانوئل کانت دانست. با این همه افلاطون از رهگذر نقد دیدگاه‌های معرفت‌شناختی سوفسطاییان، متمایل است فرض کند که ما می‌توانیم دارای معرفت باشیم.^۲

هدف اصلی مقاله حاضر بررسی دیدگاه افلاطون درباره معرفت‌شناسی سوفسطاییان است. هدفی که تحقق آن مستلزم پاسخ دادن به پرسش‌هایی درباره‌ی، قلمرو، ماهیت و شیوه کسب معرفت از نظر سوفیست‌ها، تأثیر فیلسوفان باستان بر نظریه‌های معرفت‌شناسانه سوفسطاییان، هم‌چنین فرجام و نتایج شکاکیت و نسبیت انگاری سوفسطاییان و در نهایت آثار تقابل فلسفه افلاطون با شکاکیت سوفیست‌هاست.

اهمیت آراء معرفت‌شناسی سوفسطاییان

بررسی آراء سوفسطاییان درباره معرفت‌شناسی از این جهت در خور اهمیت است که آنان از نخستین کسانی هستند که مباحث و مسائل معرفت‌شناسانه را به‌عنوان یک دغدغه و معضل جدی مطرح کرده‌اند. از این جهت شناخت مباحث معرفت‌شناسانه نزد سوفسطاییان می‌تواند کمک بزرگی برای ورود به مباحث این حوزه و پیدا کردن درک مناسبی از معرفت‌شناسی باشد. گزارش افلاطون از سوفسطاییان را از این جهت می‌توان مهم و معتبر تلقی نمود که وی اولین متفکری است که به معضلات و مشکلاتی که سوفسطاییان پدید آوردند، توجه داشته و در جهت یافتن راه‌حل تلاش نموده است.

1. critical philosophy

۲. نک. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۱ (یونان و روم)، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ش، ص ۱۷۲.

معرفت به چه معناست؟

می‌توان گفت منظور از معرفت «مطلق» علم و آگاهی است و یکی از وظایف فلسفه پژوهش درباره چیستی معرفت است. معرفت‌شناسی بحث پیرامون معرفت، ویژگی‌ها و ماهیت آن است. در فرهنگ لغات افلاطون، معرفت‌شناسی به معنای دانشی معرفی شده که درباره علوم دیگر و نیز خودش بحث می‌کند.^۱

این مفهوم نزد قدما به چند معنی به کار رفته است:

۱. ادراک شیء توسط بعضی حواس
۲. مطلق علم چه تصور باشد و چه تصدیق
۳. ادراک بسیط چه تصور جزئی باشد، چه تصدیق به احوال و خواص آن
۴. ادراک جزئی، چه تصور جزئی باشد، چه حکم و تصدیق جزئی
۵. ادراک جزئی ناشی از دلیل
۶. ادراکی که پس از جهل قرار دارد^۲

بنابراین هرگونه پژوهشی درباره معرفت باید به پرسش‌هایی درباره ماهیت، حدود و ملاک و معیار درستی و یا نادرستی معرفت پاسخ گوید. در عین حال، قرن‌های متمادی است که در مقام پاسخ دادن به سؤال چیستی معرفت، نزاعی بین فیلسوفان جریان دارد و آن به مسأله تقدّم شناسایی و یا واقعیت عالم خارج باز می‌گردد. چرا که هر کدام از طرفین این نزاع با اقامه دلایلی چند، کوشیده‌اند از رای خود دفاع کنند. تا قبل از کانت، بر تقدم واقعیت بر شناسایی تأکید می‌شد لیکن به گفته‌ی ژان وال، بعد از کانت، بسیاری از فیلسوفان با این نظر مخالفت کردند. از دیدگاه آنها مطالعه در خصوص وسیله‌ای که عبارت از عقل آدمی باشد، باید مقدم داشته شود بر استفاده از آن، آنها می‌گویند؛

1. Stockhammer, *Plato Dictionary*, Littlefield, Adams & Co. Totowa, 1965, p.35.

۲. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۱ش، ص ۵۹۹.

نخست باید حدود و ارج و مناط اعتبار و ملاک شناسایی را شناخت و سپس درباره واقعیت عالم خارج بحث کرد.^۱

پروتاگوراس و مسأله معرفت

پروتاگوراس مشهورترین سوفسطایی است که افلاطون در رساله‌ی *تتتوس* به بحث درباره نظریه معرفت او می‌پردازد. پروتاگوراس کسی است که اساساً جریان فکری سوفسطایی‌گری از طریق او شناخته می‌شود و بسیار بیشتر از دیگر شخصیت‌های این گروه، حتی گرگیاس، مورد توجه و نظر مخالفان و موافقان بوده است. او را پایه‌گذار سوفیسم می‌نامند. مهم‌ترین نظریه‌ای که پروتاگوراس ابراز داشت و موجب حساسیت و واکنش بسیاری گردید، دیدگاه انسان‌گرایانه‌اش بود. او می‌گفت: «آدمی مقیاس همه چیز است. مقیاس هستی آنچه هست و چگونه است؛ و مقیاس آنچه نیست و چگونه نیست».^۲ این رویکرد فکری و معرفت‌شناسانه پروتاگوراس، مبنا و پایه سایر دیدگاه‌های وی قرار گرفت.

قول دیگری منسوب به پروتاگوراس را دیوژنس چنین نقل کرده است: «درباره همه اشیاء دو قول متقابل می‌توان آورد».^۳

درباره آنچه که پروتاگوراس در جمله نخست بیان کرده است حداقل سه مسأله قابل بررسی است:

۱. آیا در فلسفه‌های پیش سقراطی برای انسان مداری نهفته در این عبارت، می‌توان سابقه‌ای یافت؟ دقیق‌تر آن که منشاء این قول کجاست؟

۱. وال ژان، بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۴۹۹.

۲. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۳۷۷.

۳. داوودی، علی مراد، سوفسطائیان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ش، ص ۲۳.

۲. منظور از آدمی، انسان فردی است یا انسان نوعی؟

۳. مراد از همه اشیاء، آیا تنها متعلقات حسی است یا شامل چیزهای دیگر هم می‌شود؟ مطابق گزارش گاتری «تمامی منابع مستقیم [از فلاسفه پیش از سقراط] به معنایی کلی موافق پروتاگوراس هستند، یعنی موافق این‌که هر پدیده‌ای برای یک فرد، یک واقعیت است و بنابراین جهان واقعی برای هر شخصی متفاوت با دیگران است. بسیار محتمل است که پروتاگوراس از آنجا به این مطلب رسیده که نظریاتی شبیه بدان را در تفسیر فلاسفه طبیعی یافته بود. آناکساگوراس به شاگردانش گفته بود: «اشیاء برای آنان چنانند که آنها قصد می‌کنند چنان باشد. امپدوکلس و پارمنیدس بر رابطه بین شرایط فیزیکی فرد و اندیشه‌های او تأکید می‌کردند».^۱

این‌که پروتاگوراس، مقیاس و ملاک وجود و عدم را، انسان می‌داند، مورد اجماع و اتفاق همه مورخان و اندیشمندان است؛ اما این‌که آیا مراد او افراد بشر بوده یا انسان نوعی، تأمل و دقت بیشتری را می‌طلبد. افلاطون به عنوان نخستین و قدیمی‌ترین متفکری که به آراء و دیدگاه‌های پروتاگوراس پرداخته است، در توضیح و تفسیر این نگرش معرفت‌شناختی او می‌گوید: «مقصودش پروتاگوراس این است که هر چیزی برای من چنان است که برای من نمودار می‌شود و برای تو آن‌چنان است که برای تو نمودار می‌گردد، زیرا من و تو هر دو آدمی هستیم»^۲ لذا ملاک صواب و خطا و راست و دروغ، افراد بشرنند، نه نوع انسان‌ها.

حس‌گرایی از دیگر رویکردهای پروتاگوراس است. بر این اساس وی حس را تنها راه و وسیله شناخت و ارتباط با عالم هستی می‌داند. پروتاگوراس بر این نظر است که انسان برای ادراک امور، جز حواس خود وسیله‌ای ندارد؛ زیرا تعقل نیز مبتنی بر مدرکات

۱. گاتری، دبلیو.کی. سی، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه حسن فتحی، انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۱۷۱.

۲. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۲۹۴.

حسیه است و ادراک حواس هم در اشخاص، مختلف است؛ پس چاره‌ای نیست جز این‌که هر کس هرچه را حس می‌کند معتبر بداند. هم‌چنین به عقیده‌ی پروتاگوراس تعاریف هندسی نیز از دنیای محسوس به دست آمده‌اند و مبادی معقول و پیشینی ندارند و بنفسه دارای حقیقت کاملی نیستند.^۱

افلاطون درباره حس‌گرایی پروتاگوراس می‌گوید: باد برای آن‌که آن را سرد می‌یابد، سرد است و برای دیگری سرد نیست.^۲

گرگیاس و نظریه شناسایی

گرگیاس پس از پروتاگوراس، تقریباً مشهورترین سوفیست یونانی است. دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه گرگیاس فقط به این دلیل که در زمره سوفسطاییان به شمار می‌آید، دقیقاً آن‌گونه نیست که انتظار می‌رود. در مقام توضیح باید گفت که به‌طور قطع صرف‌تقدم تاریخی پروتاگوراس، نشانه‌ای از این‌که گرگیاس از نظریات وی تبعیت کرده باشد را به‌دست نمی‌دهد. بنابراین فقط به این دلیل که هر دو نفر سوفسطایی‌گری را پیشه خود کردند، در ذیل یک مرام فلسفی واحد جای نمی‌گیرند
دیدگاه گرگیاس را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

۱. هیچ چیز وجود ندارد، زیرا اگر چیزی وجود داشته باشد، یا از ازل بوده، یا به وجود آمده است. اما نمی‌تواند به وجود آمده باشد، زیرا چیزی نمی‌تواند نه از وجود و نه از عدم (لاوجود) به وجود آید. و نه می‌تواند ازلی باشد، زیرا اگر ازلی بود، نامتناهی بود. لیکن نامتناهی به دلیل ذیل غیرممکن است: نامتناهی نه می‌تواند در دیگری باشد و نه در خودش، پس هیچ‌جا نخواهد بود. اما آن‌چه هیچ‌جا نیست، هیچ است.

۱. گمبرتس، تودور، متفکران یونان، ج ۱، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵ش، ص ۴۷۲.

۲. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۲۹۴.

۲. اگر چیزی وجود هم داشته باشد، نمی‌تواند شناخته شود، زیرا اگر وجودشناختنی باشد، پس آنچه به اندیشه در می‌آید باید موجود باشد و لاوجود هرگز نمی‌تواند به اندیشه در آید. در این صورت خطایی نمی‌تواند وجود داشته باشد، که باطل و بی‌معنی است.

۳. حتی اگر وجودشناختنی باشد، این شناسایی نمی‌تواند به دیگری منتقل شود. هر دالی غیر از مدلول است؛ مثلاً چگونه ما شناخت رنگ‌ها را به وسیله کلمات می‌توانیم به کسی منتقل کنیم، زیرا گوش آهنگ‌ها را می‌شنود نه رنگ‌ها را؟ و چگونه تصور واحد وجود در دو شخص در آن واحد می‌تواند باشد، زیرا آنها غیر از یکدیگرند؟^۱ این بخش از مقاله به اختصار عهده‌دار بیان خطوط اصلی اندیشه‌های معرفت‌شناختی دو شخصیت برجسته سوفسطایی بود. دیدگاهی که به‌رغم سرزنش‌ها و طعنه‌های نیشدار سقراط، افلاطون و ارسطو همواره توانسته است باب مباحث جدی و تازه‌ای را درباره معرفت‌شناسی بگشاید و بار دیگر اذهان را متوجه خویش کند.

افلاطون و نظریه معرفت‌شناسی سوفسطاییان

فلسفه افلاطون با پژوهش سقراط درباره فضیلت آغاز می‌شود و تا واپسین دم نیز از آن مفهوم جدا نمی‌افتد. این طرز شناسایی بعدها به همه موضوعات پژوهش اعم از انسان و دولت و جهان گسترش می‌یابد و قدم به قدم غنی‌تر می‌شود. بحث درباره فضیلت و نسبت آن با معرفت نزد افلاطون قسمت مهمی از فلسفه او را تشکیل می‌دهد.

رساله پروتاگوراس افلاطون مهم‌ترین منبع بحث درباره فضیلت است. چهره پروتاگوراس در این رساله، نمایانگر میزان مهارت او در پرداخت یک بحث به سبک (جدلی) سوفیست‌هاست و در عین حال از بحث‌های پر جنجال ادراک حسی و نسبیّت در آنجا خبری نیست. در این رساله گفت‌وگو بر سر فضیلت و امکان آموزش آن است

۱. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی، ص ۱۱۳.

که در فقراتی از آن به نکات قابل توجهی می‌توان دست یافت که یکی از آنها تصریح پروتاگوراس و به‌طور کلی سوفیست‌ها به روش تجربی خویش در بحث‌هاست. دیگر، اعتراف به وجود قضا یا مفاهیمی فطری برای نفس آدمی است. مفاهیمی مانند شرم و عدالت که آموختنی نیستند. چنان‌که افلاطون می‌گوید: «عدالت و عفت را زئوس به روی زمین فرستاد تا به واسطه آن آدمیان با یکدیگر پیوند یابند».^۱

نکات مهمی در این رساله مورد گفت‌وگوست که همه آنها دارای یک پیوستگی درونی هستند. به همین دلیل دقیقاً شاید نتوان حدود و ثغور هر یک از موضوعات را مشخص کرد. با این حال حداقل سه مسأله در رساله پروتاگوراس از حیث معنایی با موضوع این تحقیق مناسبت نزدیک دارد؛ چرا که ناظر به مسأله معرفت، فضیلت و نسبت آنها با یکدیگر با نشان دادن تقابل دو دیدگاه در باره آنهاست. یکی از جانب سوفسطاییان و دیگری از جانب افلاطون که جدی‌ترین منتقد سوفسطایی‌گری است.

الف. یکی بودن فضیلت و معرفت نزد افلاطون

آرته یک واژه محوری در اخلاق یونان باستان است که فضیلت^۲ ترجمه می‌شود، اما بیشتر به معنی خوبی و نیکی است، یعنی کیفیتی است برای خوب بودن انسان‌ها^۳ و اکاوی واژه یونانی «آرته»^۴ می‌تواند کلید ورود به بحث فضیلت باشد. مفهوم «آرته» به عنوان مفهومی بنیادی پیش از افلاطون وجود داشته است. این کلمه به معنی هرگونه توانایی و کمالی در مورد هر چیز، خاصه در مورد آدمی است و مراد از آن درخشش فضیلت خاص هر چیز است. مانند فضیلت خاص مرد، فضیلت خاص زن، فضیلت

۱. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۸۴.

2. virtue

3. *Routledge Encyclopaedia of Philosophy*, General Editor Edward Craig, London, Routledge, 1998, p.373.

4. areteh

خاص هر سن. علاوه بر آن به معنی فضیلت اخلاقی نیز هست که باید به دست آید. از قبیل عدالت، شجاعت، دانایی، خویشتن داری، دینداری، تساهل و آزاد منشی و همه فضایل دیگر. هم چنین به معنی فضیلت سیاسی و فضیلت شخصی است. آنجا که افلاطون می گوید هر چیز در پرتو فضیلت خاص خویش می تواند وظیفه خود را انجام دهد نظرش بدین گونه معانی است.^۱

موضوع فضیلت در فلسفه افلاطون در وهله نخست به «یکی بودن» و یا به عبارتی به یگانگی آن مربوط می شود. از این نظر می توان گفت وی بسیار تحت تأثیر سقراط بوده است. سقراط ادعا می کرد که فضیلت یکی است و آن را با این نظر که «فضیلت همان معرفت است» پیوند داد. اما نظریه وی می تواند به صورت های گوناگونی تفسیر شود. یکی از تفسیرها که درباره یگانگی فضیلت مطرح می شود نظریه یگانگی هم چون جدایی ناپذیری است. کسی که این نظریه را مطرح کرده و از آن دفاع می کند ولاستوس است. وی بر این باور است که معیار آموزه سقراطی این است که فضیلت ها اجزای کل هستند و برای حمایت از این نظر خودش، نقل قولی را هم از گفت و گوی لاکس و هم گفت و گوی منون ذکر می کند. نتیجه نظر او رد نظریه اینهمانی و قائل شدن به نظریه جداناپذیری است.^۲

افلاطون مسأله فضیلت را علاوه بر رساله پروتاگوراس، در رساله لاکس نیز مطرح کرده است. در این دو رساله ضمن تأکید بر یگانگی فضیلت، از پنج فضیلت اصلی سخن به میان آمده است که عبارتند از: عدالت، شجاعت، اعتدال، دینداری و دانایی. توضیح و بیان افلاطون در باره این فضایل بر این امر دلالت دارد که وی به یکی بودن آنها معتقد است و لذا انسان صاحب فضیلت را الزاماً صاحب همه این فضایل می داند. افلاطون در رساله پروتاگوراس بیان می دارد که فقط یک فضیلت وجود دارد با پنج نام

۱. یاسپرس، کارل، افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷ش، ص ۴۶.

2. Devereux, D., *The Unity of the Virtues*, A Companion to Plato, Hugh H. Benson(ed.), Blakwell Publishing Ltd, 2006, p.5.

متفاوت، در حالی که در رساله لاکس این فضایل در عین این که پیوند اجتناب‌ناپذیری با یکدیگر دارند هر یک تعریف و ماهیت متمایز خود را دارند.^۱

نظر پروتاگوراس در این باره که فضیلت‌ها یکی نیستند، دقیقاً در نقطه مقابل نظر افلاطون است. دفاع پروتاگوراس از چندگانگی فضیلت احتمالاً بازتاب عقیده عمومی یونان می‌تواند باشد که به تفاوت و تمایز فضایل باور داشتند. پروتاگوراس می‌گوید: «بسیاری شجاع هستند، اما عادل نیستند و در مقابل بسیاری عادل هستند، اما دانا نیستند».^۲

بنابراین در یک جمع‌بندی کلی از موضوع و بر پایه استدلال‌هایی که سقراط در گفت‌وگوی پروتاگوراس اقامه کرده است می‌توان به یکی بودن فضیلت‌ها از نظر افلاطون رأی داد. نتیجه منطقی این باور به‌طور طبیعی، یکی بودن معرفت با فضیلت است بر اساس این رأی، دانایی در کنار عدالت، دینداری، عدالت و شجاعت یکی از فضیلت‌هاست و نمی‌توان گفت که دانایی تمام فضیلت است.

ب. آیا فضیلت آموختنی است؟

دقت نظر در محتوای رساله‌ی پروتاگوراس نشان می‌دهد، سقراط تا پیش از روبه‌رو شدن با پروتاگوراس در این که فضیلت آموختنی باشد، موضع موافق نداشت. بخش‌های نخست رساله‌ی یاد شده به پرسش‌های سقراط از پروتاگوراس اختصاص دارد که می‌کوشد در خلال آنها از نیت پروتاگوراس پرده بردارد.

صحنه گفت‌وگوی سقراط و پروتاگوراس را در سطور بعد به اختصار مرور خواهیم کرد، اما پیش از آن باید گفت که سوفیست‌ها مدعی بودند که می‌توانند فضیلت را به دیگران آموزش دهند و به‌طور خاص سیاست را. و به آدمیان بیاموزند که چگونه می‌توانند

۱. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۹۲.

از این طریق قدرت را به دست آورند. ولی سقراط به عکس آنان معتقد بود که برای انجام هر کار خواه کشاورزی باشد یا ناخدایی یا کفش‌گری یا درودگری، کسانی را انتخاب می‌کنیم که در آن کار صاحب‌نظرند. و اگر کسی بخواهد فنی را بیاموزد او را به نزد استادان آن فن می‌فرستیم. استاد تربیت کیست؟ فضیلت را از چه کسی می‌توان آموخت؟ آموزگار هنر سیاست کیست؟ به عبارت دیگر در مهم‌ترین این امور کدام کس استاد و صاحب‌نظر است؟ بسیاری از فضایل بی‌گمان آموختنی هستند ولی اینکه مردان بزرگ که در فضیلت کشورداری سرآمد اقران بوده‌اند نتوانسته‌اند فضیلت خود را به فرزندان خویش بیاموزند و این‌که شهروندان خردمند نمی‌توانند فضیلت خود را به دیگران منتقل سازند، دلیلی است بر این‌که آموختن مهم‌ترین فضایل امکان‌پذیر نیست.^۱

پروتاگوراس در مقام پاسخ‌گویی به سقراط، درصدد اثبات این نکته است که فن سیاست را می‌توان آموخت و بدین منظور، صورت چند استدلال را در خلال یک بحث بالتسبیه طولانی برای حاضران بیان می‌کند. وی ابتدا به افسانه و قصص متوسل می‌شود و می‌گوید که هنگام آفرینش، پرومیتئوس^۲ که از جانب خدایان مأمور بود، فنون و حرفه‌های مختلف را به بعضی از مردمان آموخت ولی به دستور زئوس، هرمس^۳ شرم و عدالت‌خواهی را به‌طور تساوی بین همه مردمان قسمت کرد. چه زئوس تأکید کرد «اگر تنها چند تنی از شرم و عدالت برخوردار باشند، جامعه پایدار نخواهد ماند».^۴ به این سبب هر کس حق دخالت در امور سیاسی را دارد و از این لحاظ یکی را بر دیگری برتری نیست. در واقع پروتاگوراس در اثبات این‌که فضایل آموختنی هستند سه موضوع را دست‌مایه استدلال خود قرار داد: ۱. هرکس تا حدی قابلیت آن را دارد که در کار اداره امور اجتماع شرکت کند، ۲. همه کس می‌کوشند فضایل را به فرزندان خود بیاموزند، ۳.

۱. نک. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۲۸.

2. Promateus
3. Hermes

۴. همان، ص ۸۴.

کیفر گناهکاران نشان از کوتاهی آنان از کسب فضایل دارد، بنابراین فضایل را می‌توان آموخت.

بدین ترتیب سقراط که از قبل، فضیلت «آمادگی برای مجاب شدن»^۱ و پذیرش حقیقت را به‌عنوان یکی از شروط گفت‌وگو، به دست آورده است، نتیجه‌گیری پروتاگوراس را می‌پذیرد.

نقد افلاطون بر معرفت‌شناسی سوفسطاییان

علی‌رغم این‌که نظریه افلاطون درباره معرفت به‌طور منظم در آثار او مطرح نشده است، اما عمده‌ترین مطالب مرتبط با این بحث در رساله‌های *تئتوس* و *جمهوری* آمده است. در *تئتوس* نظریه‌های نادرست معرفت، از جمله این نظریه که معرفت ادراک حسی است، مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد و در *جمهوری* نیز نظریه‌های مثبت مربوط به شناخت‌شناسی مطرح می‌شود.

در رساله *تئتوس*، افلاطون ایرادات اساسی این نظر پروتاگوراس را که «معرفت همان ادراک حسی است» نشان می‌دهد. در آنجا *تئتوس* - که شاگرد *تئودوروس* است و او نیز به نوبه خود زمانی شاگرد پروتاگوراس بوده است - با سقراط به بحث درباره ماهیت دانش و معرفت می‌پردازند. در این رساله سه نظریه از طرف *تئتوس* درباره معرفت ارائه می‌گردد: ۱. دانش و معرفت همان ادراک حسی است.^۲ ۲. دانش و معرفت گمان درست است.^۳ ۳. دانش و معرفت گمان درستی است که با توجیه و تعریف همراه باشد.^۴

۱. نک. یاسپرس، کارل، افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۷۶.

۲. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۳۷۷.

۳. همان، صص ۱۴۵۱ و ۱۴۲۹.

۴. همان، ص ۱۴۵۲.

سقراط نظریات مطرح شده را بررسی می‌کند. وی در باره ادراک حسی می‌گوید: این نظریه از آن پروتاگوراس است و اصل آن مندرج در عبارت معروف وی (انسان مقیاس همه چیز است....) می‌باشد. آن گاه چهار دلیل برای رد آن اقامه می‌کند که خلاصه آن چنین است:

الف. ادراک حسی در افراد مختلف و حالات گوناگون آنها متفاوت است؛ حال کدام یک معرفت ماست و اعتبار بیشتری دارد؟ بدیهی است که اگر حس تنها وسیله شناخت و آدمی معیار آن باشد نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد.

ب. اگر حقیقت همان است که هر کسی دریافت می‌کند، حس کودکان و دیوانگان در مقایسه با دانش دانشمندان، دارای یک درجه اعتبار خواهد بود.

ج. اگر کسی بگوید پروتاگوراس اشتباه کرده، بر اساس قول معروف خود پروتاگوراس درست می‌گوید [زیرا معیار شناخت هر کسی خود اوست].

د. علم به اختلاف دو مدرک حسی، مثل یک صدا و رنگ (مثلاً سفید) از کجا می‌آید؟ این در حس نیست، پس در اثر فعالیت ذهن است.^۱

نسبی بودن حقیقت نیز که از نتایج شناخت‌شناسی سوفسطاییان است مورد انتقاد افلاطون قرار می‌گیرد. سوفسطاییان براین باور بودند که حقیقت نسبی است و معیار ثابتی وجود ندارد و نیز این که معرفت دارای متعلق پایداری نیست.

در یک جمع‌بندی کلی، مواضع و انتقادات افلاطون در برابر دیدگاه معرفت‌شناختی سوفسطاییان به شکل زیر قابل صورت‌بندی هستند:

۱. افلاطون در رساله پروتاگوراس و تئتوس یک رویکرد سلبی به بحث معرفت دارد. به طور روشن‌تر نقد معرفت‌شناسی سوفسطاییان بیشتر در رساله‌ی تئتوس نمایان است و اگرچه در رساله‌ی پروتاگوراس نیز با مبنا قراردادن موضوع فضیلت و بررسی نسبت آن با معرفت، اساس یک رویارویی فکری میان افلاطون و سوفسطاییان شکل می‌گیرد.

۱. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۴۲۹.

۲. مهم‌ترین نتیجه آموزه‌ی مشهور پروتاگوراس (که انسان مقیاس همه چیز است...)، به برابر دانستن معرفت و ادراک حسی می‌انجامد. معنای این نظریه آن است که هر آن‌چه برای فرد به صورت صادق نمودار می‌شود، برای آن فرد صادق است. اما این نظر در کاربردش برای حکم درباره رویدادهای آینده نادرست است.
۳. ادراک حسی، تأثرات متضادی را به بار می‌آورد. یک شیء از نزدیک بزرگ و از دور کوچک به نظر می‌رسد. اگر معرفت، ادراک حسی باشد ما هیچ حقی نداریم احساسی را بر دیگری ترجیح دهیم، چرا که همه آنها ادراک‌های حسی معرفت، و همگی صادق‌اند.
۴. باورهای معرفت‌شناختی سوفسطاییان هر گونه بحث، برهان یا ابطالی را ناممکن می‌سازد. از آنجا که همه ادراک‌های حسی به‌طور یکسان و یک اندازه صادق‌اند، ادراک‌های حسی کودک باید درست به همان اندازه ادراک‌های حسی آموزگارانش صادق باشد.
۵. اگر ادراک حسی حقیقت باشد، انسان به‌واسطه ویژگی مدرک بودنش میزان همه چیز است، ولی از آنجا که حیوانات نیز موجوداتی مدرک‌اند، پست‌ترین حیوان نیز باید به‌طور یکسان در کنار انسان، میزان همه چیز باشد.
۶. نظریه پروتاگوراس خود را نقض می‌کند؛ زیرا پروتاگوراس اذعان می‌دارد، آنچه به نظر من صادق می‌آید، صادق است، بنابراین، اگر به نظر من حقیقی آمد که نظریه پروتاگوراس نادرست است، نظر من برای من درست است و نظر پروتاگوراس برای پروتاگوراس، نتیجه این می‌شود که اتفاق نظری در مورد امور مختلف حاصل نمی‌شود.
۷. بنابر نظر افلاطون، معرفت نه تنها ادراک حسی نیست، بلکه عقیده نیز نمی‌تواند باشد. نه عقیده درست و نه عقیده نادرست هیچ‌کدام را نمی‌توان معرفت خواند. به نظر افلاطون باور، ممکن است درست باشد، اما معرفت محسوب نمی‌شود. بدین ترتیب

معرفت در نظر افلاطون بایستی بر درک عقلانی استوار باشد و نه باور غریزی و یا درک حسی. باور صادق ممکن است به وسیله اقناع و سوفسطایی‌گری و هنر فرد سخنور و خطیب ایجاد شود، در حالی که معرفت بر پایه خرد استوار می‌گردد.

نهایت آنکه در نظر افلاطون معرفت حقیقی را نمی‌توان با جادوی کلمات از بین برد و از این نظر سوفسطاییان، در مسیر تباهی گام می‌نهند و امیدی نباید داشت که آنان حقیقتی را عرضه دارند. این دقیقاً همان دغدغه‌ای است که سقراط در گفت‌وگو با هیپوکراتس و در سطور آغازین رساله پروتاگوراس، بیان می‌کند:

اکنون که می‌خواهی به نزد پروتاگوراس بروی و دارایی خود را نثار او کنی، می‌دانی به نزد که می‌روی؟ و از او چه خواهی آموخت؟ آیا آگاه هستی که در این دم به چه کار می‌خواهی دست بزنی؟ امروز بر آن شده‌ای که روح خود را به سوفیستی بسپاری تا آن را بپرورد. می‌دانی سوفیست کیست؟^۱

تقابل فیلسوف و سوفیست

در میان آثاری که افلاطون از خود بر جای گذاشته است، رساله سوفیست به بهترین شکل ممکن تقابل دو شیوه تفکر فلسفی و سوفسطایی‌گری را نشان می‌دهد. افلاطون در سوفیست، بر ادعاهای نادرست متمرکز می‌شود و تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه ادعاهای نادرست می‌توانند وجود داشته باشند. سعی افلاطون بر آن است تا اشتباهات برخاسته از شک‌گرایی را روشن کند. این اشتباهات به نظر وی می‌توانند دارای دو منشاء باشند: نخست آن‌که این اشتباهات نتیجه بد فهمی از لفظ «not» در «not bing» (لاوجود) است و دیگر آن‌که اشتباه مهم و قابل توجه‌تری نیز درباره چگونگی یک حکم (بیان) وجود دارد.^۲

۱. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۷۳.

2. Gerson, L., *A Distinction in Platos Sophist*, The Modern Schoolman, 1986, p.63.

در سطور آغازین رساله سوفیست فرد بیگانه‌ای که از پیروان پارمنیدس و زنون الثایی معرفی شده، در قامت یک فیلسوف نشان داده می‌شود. سقراط در پرسش از هویت این بیگانه و در تقریری از بیان هومر درباره خدایان، فرد فیلسوف را از ذوات آسمانی می‌خواند که قصد دارد آنها را بیازماید و نادانی شان را برملا کند. اما تئودوروس که برای این گفت‌وگو در برابر سقراط نشسته است، بیگانه را فردی فروتن و نه اهل جدل می‌داند. به نظر وی بیگانه خدا نیست، بلکه مردی خدایی است، صفتی که همه فیلسوفان از آن بهره دارند.

در این گفت‌وگو مطابق روشی که افلاطون در همه آثارش به آن وفادار است، روند وضوح بخشیدن به مفاهیم و کلمات بتدریج آغاز می‌شود. سقراط، نخست این عقیده خود را ابراز می‌دارد که شناخت فیلسوفان به آسانی ممکن نیست، چرا که نادانی مردمان تا بدان اندازه است که این مقام را به درستی در نمی‌یابند. وی فیلسوف را در جایگاهی می‌نشانند که مشرف بر زندگی آدمیان و تماشاگر آنهاست. از این حیث در حوزه نظر، فیلسوف در بالاترین رتبه است. در حالی که برخی از مردم مقام ارجمند فیلسوف را پاس می‌دارند، اما در مقابل گروهی نیز ارجی به آنها نمی‌نهند و آنها را گاه مرد سیاسی، گروهی دیگر سوفسطایی و گاه حتی ایشان را ابله و دیوانه می‌پندارند.^۱

دقت در معانی و هم‌چنین مفاهیمی که افلاطون در رساله سوفیست در صدد شرح و توضیح آنهاست، مسیری را نشان می‌دهد که گویی هدف از پیش تعیین شده‌ای را تعقیب می‌کند و آن دست یافتن به مفهومی است که بتواند از عهده تعریف واژه‌ی سوفیست برآید. شرح و انقسام صاحبان هنر کسب ادامه می‌یابد تا بدان‌جا که به معرفی هنر شکار و پس از آن به تعریف انواع شکار در آب از طریق زخم زدن به ماهی با استفاده از سلاح می‌انجامد. نهایت این بخش از گفت‌وگوی تئوتوس با بیگانه، به اینجا می‌رسد

۱. نک. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۳۸۳.

که سوفیست «شکارچی انسان» است که با توسل به نیرنگ و «هنر معتقد ساختن» در کمین جوانان و توانگران است.^۱

با توجه به مباحثی که از زبان بیگانه و در توصیف فرد سوفیست بیان شده است، صفاتی به سوفسطایی نسبت داده شده که می‌توان آنها را در عبارات زیر بیان نمود:

۱. هنرمند و دانا (از زبان تئتوس)
 ۲. دارای هنر معتقد ساختن به همراه گرفتن مزد (از زبان «بیگانه»)
 ۳. شکارچی انسان (از زبان «بیگانه»)
 ۴. فروش دانش‌های مربوط به قابلیت (فضیلت) انسانی (از زبان «بیگانه»)^۲
 ۵. سوفیست کسی است که هنر مجادله را به دیگران می‌آموزد و مزد کلان می‌گیرد- از زبان «بیگانه»
 ۶. سوفیست درباه همه چیزها - جز حقیقت - دانشی دروغین دارد (از زبان «بیگانه»)
 ۷. سوفیست کاری به حقیقت ندارد و در پی نسبت‌های واقعی نیست (از زبان «بیگانه»)
 ۸. صفات دیگری نیز در خلال این گفت‌وگو به سوفیست‌ها نسبت داده شده است، مانند: «جانور»، «هفت سر»، «مردم فریب»، «نیرنگ باز»، «هنر فروش» و...^۳
- آنچه مسلم است سقراط و افلاطون دو فیلسوفی بودند که در مقابل آراء و افکار سوفسطاییان موضعی سخت و مخالف اتخاذ کردند و سعی در نقد و تضعیف اندیشه‌های آنان داشتند؛ ولی در این میان سؤالاتی نیز مطرح است مانند این‌که آیا سوفسطائیان واقعاً چنان بودند که افلاطون ترسیم کرده است، و یا تنها در دوره افلاطون، آنها بدین سمت روی آوردند و بنای مخالفت با واقع‌گرایی و حقیقت گذاشتند؟ آیا اساساً

۱. نک. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۱۳۹۱.

۲. همان، ص ۱۳۹۳.

۳. نک. همان، ص ۱۳۹۴.

آنان سوفیست‌های واقعی بودند یا شکاکانی بودند که از موقعیت اجتماعی مناسب سوفیست‌ها بهره‌جسته و در لباس آنان به اشاعه افکار خود مبادرت کردند؟ هر چند در خصوص این موضوعات اختلاف نظر وجود دارد. اما آنچه باید دانست و در درک تفاوت و تمایز اندیشه‌های سوفیست‌ها با فیلسوفانی مانند افلاطون مهم است. چنان‌که گاتری متذکر می‌شود. این است که «تجربه‌گرایی و شکاکیت سوفیست‌ها به خوبی در تضاد بی‌چون و چرای نظرات آنان با ایدئالیسم افلاطون فهمیده می‌شود»^۱.

یافته‌ها و نتایج تحقیق

بر اساس یافته‌های این پژوهش که در نتیجه کنکاش پیرامون آراء افلاطون و به‌ویژه محتوای رساله پروتاگوراس او به دست آمده‌اند، پاسخ به سؤال‌های مطرح شده در بخش آغازین این مقاله را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

بر مبنای حس‌گرایی سوفسطاییان که مبتنی بر فرد محوری است، می‌توان گفت که در نظر آنان معرفت ماخوذ از حس آدمی و متکی بر دریافت‌های فردی است و از این نظر «حس» یگانه وسیله کسب آگاهی و معرفت است. سوفسطاییان منکر حقیقت مطلق بوده و وجود حقیقتی ماوراء حس را باور نداشتند.

از سویی نیز پیش‌فرض فیلسوفان طبیعی آن بود که شناخت طبیعت امری امکان‌پذیر است اما درباره منبعی که بتواند این شناخت را به آنان عرضه دارد، اختلاف نظر داشتند. هراکلیتوس و پارمنیدس عقل را ترجیح داده و اتمیان برای اولین بار مبحث «احساس» را طرح کردند. در عین حال، پارمنیدس الثایی، میان حقیقت و نمود تمایز قائل شد؛ ولی این تمایز نه به ایده‌آلیسم بلکه به «واحد» حسی و مادی نظر داشت. هم‌چنین هراکلیتوس آن‌گاه که همه چیز را در تغییر می‌دید لاجرم به بی‌اعتباری حس نیز رای داد و در مقابل آن، پارمنیدس با قول به ثبات، حرکت را غیر ممکن و در نتیجه

۱. گاتری، دبلیو.کی. سی، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه حسن فتحی، ص ۹.

داده‌های حسی را مغلوط و بی اعتبار دانست. بدین گونه با سست شدن پایه‌های ثبات عالم و بی اعتباری حس، زمینه غلبه نوعی از شکاکیت در جامعه آن روز یونان فراهم آمد که مطابق آن، سوفسطاییان با انتقال متعلق شناسایی، از طبیعت به انسان همان دیدگاه‌های شک‌گرایی ناشی از عقیده فیلسوفان پیشین به‌ویژه هراکلیتوس و پارمنیدس را بسط دادند.

در همین رابطه _چنان‌که نتایج بحث نشان داده است_ شکاکیت و نسبیت‌انگاری هر چند میراث فلسفه پیش سقراطی بود، اما با تعالیم و شگردهای خاص سوفیست‌ها در افکار عمومی جامعه آن روز یونان شیوع یافت و در واقع این افکار بیشترین توجه را به خود جلب کرد. در نتیجه تعالیم و عقاید سوفسطاییان، حقیقت، فردی و موقتی بود و نه کلی و ثابت؛ چرا که آنها بر این عقیده بودند که این انسان است که مقیاس قبولی و یا مردود شمردن چیزهاست. در این صورت، فردی می‌توانست معتقد شود که روز، شب است و یا رنگ سیاه، سفید است. که البته در این صورت، امکان اعتقاد به چیزی وجود دارد اما معرفت هرگز امکان‌پذیر نیست. در مجموع نسبیت‌گرایی و شکاکیت بر تمامی عقاید و تعالیم سوفسطاییان سیطره دارد.

هم‌چنین درباره این‌که تبعات و پیامدهای نسبیت‌انگاری سوفسطاییان با توجه به رساله پروتاگوراس چیست؟ پاسخ به نسبت روشنی وجود دارد و آن این است که اساساً رساله پروتاگوراس با توجه به موضوع آن که درباره فضیلت است، با مسأله نسبیت‌گرایی سوفسطاییان ربط وثیقی ندارد. به عبارتی می‌توان چنین گفت که در این رساله موضوع نسبیت معرفت و پیامدهای آن به‌طور آشکار مطرح نشده است. دیدگاه‌های افلاطون درباره معرفت را بایستی در رساله‌های دیگر وی مانند تئتوس جست‌وجو کرد. در پروتاگوراس البته مباحثی در باب تجربه‌گرایی سوفسطاییان مطرح شده است؛ اما اثری از انتقادهای جنجال‌برانگیز افلاطون درباره ادراک حسی و نسبیت‌گرایی سوفیست‌ها به چشم نمی‌خورد.

و اما در پاسخ به این‌که آیا می‌توان نظریه مُثل را در واقع واکنشی از سوی وی به نسبت‌گرایی سوفسطاییان دانست؟ باید گفت؛ به دفعات ادعا شده است صورت‌بندی نظریات فلسفی افلاطون متأثر از معرفت‌شناسی سوفیست‌هاست. پاسخ به شکاکیت سوفسطاییان، در حالی که افلاطون بخش‌هایی از آراء هراکلیتوس درباره خطای «حس» و رأی پامنیدس در باب ثبات «وجود» را پذیرفت، امری دشوار می‌نمود. از این رو، وی در دفاع از امکان معرفت به «جهان ایده‌ها» روی آورد.

واقعیت این است که در مطالعه نظریه ایده‌ها و ارتباط آن با بخش‌های دیگر فلسفه افلاطون و از جمله معرفت‌شناسی وی _آن‌گونه که یاسپرس بدان تأکید دارد_ با دستگاه منظمی سروکار نداریم^۱ در عین حال بیان افلاطون در رساله‌های تئتوس و پروتاگوراس و نیز رساله سوفیست همگی کوششی را سامان می‌دهند تا از طریق آن افلاطون بتواند کسب معرفت حقیقی را امکان‌پذیر ساخته و با نفی نسبی‌گرایی سوفسطاییان که باورهای دینی و اخلاقی را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته بودند، از این حقایق پاسداری کند. از این رو می‌توان باور داشت که نظریه مثل تکیه‌گاه مباحث معرفت‌شناسی افلاطون بوده که آن هم پاسخی به مغالطه اندیشی سوفسطائیان و تعالیم به شدت فردگرایانه آنهاست.

منابع

- افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- پاپکین، ریچارد، کلیات فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتوبی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- داوودی، علی مراد، سوفسطائیان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره پی در پی ۹۰، ۱۳۶۴ ش.
- صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱. نک. یاسپرس، کارل، افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۹۵.

کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبیوی، ج اول (یونان و روم)، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

گاتری، دبلیو.کی. سی، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه حسن فتحی، انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۵ ش.

گمپرتس، تئودور، متفکران یونان، ج ۱، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵ ش.

وال ژان، بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی و همکاران، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵ ش.

ورنر شارل، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ ش.

یاسپرس، کارل، افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷ ش.

یگر، ورنر، پایدیا، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۶ ش.

Devereux D., *The Unity of the Virtues*, A Companion to Plato, Hugh H. Benson(ed.), Blakwell Publishing Ltd, 2006.

Gerson, L., *A Distinction in Platos Sophist*, The Modern Schoolman, 1986.

Rotledge Encyclopedeia of Philosophy, General Editor Edward Craij, London Routledge, 1998.

Stockhammer, M., *Plato Dictionary*, Littlefield, Adams & Co. Totowa, New Jersey, 1965.

Wodruff, P., *Plato S Shorter Ethical Work*, Standford Encyclopedia of Philosophy, 2005.